

## پیامبری و دولتمردی

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام به محضر مقدس پیامبر اکرم (ص) و تبریک روز مبعث که روز میلاد اسلام است. بار قبل که دوستان لطف کردند و از بنده برای صحبت در محل نماز جمعه دعوت کردند، به مناسبت میلاد پیامبر اکرم (ص) عرایضی کردیم که وجهه انتقادی داشت عده‌ای تأیید کردند و عده‌ای از دوستان هم آن عرایض را نپسندیده بودند. استدلال آن دوستان این بود خوب پیامبر، پیامبر(ص) بود و به روش پیامبرانه حکومت کرد؛ ما که نمی‌توانیم پیامبر باشیم و پیامبرانه حکومت کنیم. بنابراین، آن طرز سخن گفتن و آن آیات و روایات را خواندن که جامعه دینی و حکومت دینی در تعریف پیامبر اکرم (ص) چگونه جامعه و حکومتی است، ممکن است در جامعه، منشأ سوء تفاهمی بشود که اگر حکومت دینی، آن است که در روایات پیامبر و امیرالمؤمنین و اهل بیت (ع) آمده است، پس بعضی از آنچه ما امروز در جامعه خود و علی‌رغم همه فداکاریها و زحمات و پیشرفته‌ها شاهد آن هستیم، چیست؟ و گفتند که این طرز سخن گفتن، مطالبات اجتماعی را فراتر از حد امکانات می‌برد و بعد ممکن است قابل مهار نباشد و مآلاً به تضعیف دولتمردان و یا به تضعیف نظام منجر بشود.

بنده البته امروز نمی‌خواهم آن بحث را ادامه بدهم و امروز شب عید است و قصد جنگ و دعوا نداریم و لباس پلوخوری پوشیدیم اما در پاسخ به آن استدلال، بنده هم استدلال دوستانی را که همفکر با ما هستند، عرض می‌کنم. متقابلاً استدلال ما این است که باید جهت‌گیری کل نظام و جامعه، معلوم باشد. خواندن آن آیات و روایات حکومتی و اجتماعی، گرچه بخشی از آن، عملی نشده باشد یا فعلاً عملی نباشد، امروز دست کم دو فایده دارد: یکی اینکه کاستیها و نقایصی را که احیاناً در جامعه و در نظام وجود دارد دیگر نمی‌شود به نام اسلام و پیامبر اکرم(ص) نوشت و هر کسی باید پاسخگوی عملکرد مدیریتی خودش باشد. نمی‌توانیم نقاط ضعفمان را به حساب دین و خدا و پیغمبر واریز بکنیم، هر کسی مسئولیت ضعفهای خود، مسئولیت تقصیرها و قصورهای خودش را باید بپذیرد و اتفاقاً این باعث می‌شود که امید به دین و حکومت دینی و ارزشهای دینی برای تکامل جامعه همچنان برافروخته‌تر و بیشتر از قبل

باشد و با دیدن یکی دو نقطه ضعف در بخشهایی از نهادهای دولتی و حکومتی امیدها به یأس بدل نشود.

فایدهٔ دوم، این است که جهت‌گیری ما معلوم باشد و به وضع موجود، هر چند خوب قانع نشویم و به تکامل دائمی نظام و جامعه بیندیشیم.

استدلال دیگر ما این است که مطالبات اجتماعی، همین الآن هم بدون این حرفها که امثال بنده بگوییم وجود دارد، منتها متأسفانه این مطالبات نه به درستی تئوریزه و هدایت می‌شود و نه احیاناً مجاب می‌شود و لذا گاهی به مطالبات نامشروع و غیرقانونی هم منجر می‌شود.

لازم هم نیست که یک آدم صددرصد الهی و از هر جهت سالم پیدا بشود و آرمان‌گرایانه صحبت کند و این آیات و روایات را بخواند، بلکه آدمهای متوسطی امثال بنده و شما هم با همهٔ ضعفهای شخصی که داریم، این حق، بلکه این وظیفه را داریم که یکدیگر و متصدیان را امر به معروف کنیم گرچه خود ما هم احتیاج داریم که گاهی نهی از منکر بشویم.

بنابراین با قرائت آن آیات و روایات اسلامی که حکومت الگو و جامعهٔ دینی معیار را ترسیم می‌کند، در واقع مطالبات را ما افراطی و غیرواقعی نمی‌کنیم، بلکه مطالبات به این وسیله، مشروع و منطقی و اسلامی می‌شوند. خوب البته مچ بعضیها هم گرفته می‌شود و آنها هم حق دارند عصبانی بشوند؛ چون معمولاً بخشهایی از دین را که آسان‌تر است و به نفع خودمان است مطرح می‌کنیم و بخشهایی از دین را که تکلیف‌آور است و برای بعضی از ما مشکل ایجاد می‌کند، معمولاً فاکتور می‌گیریم و آنها را بخشهای غیرقابل اهمیت و غیرقابل ذکر و یا غیر فوری دین تلقی می‌کنیم و ما تاکنون از برخوردهای گزینشی با دین و برخوردهای افراطی متقابل آن، متأسفانه صدمات زیادی خورده‌ایم.

اصل مسئله این است که ما نباید از اهدافی که برای آنها انقلاب صورت گرفت کوتاه بیاییم، ما نمی‌توانیم موقع انقلاب و جنگ که به مجاهد و شهید احتیاج داریم، با یک ادبیات حرف بزیم و موقع مدیریت کردن و بعد از اینکه وارد دولت شدیم و قدرت را به دست گرفتیم یا در مناصب قضایی نشستیم یا بر صندلی مجلس نشستیم و موقعیتی به دست آوردیم، با ادبیات

دیگری حکومت کنیم. نمی‌شود با ادبیاتی دیگر، دوران جهان و شهادت را گذرانند و با ادبیات دیگری حکومت کرد.

این، اصل مسئله است که من فکر می‌کنم باید نسبت به آن حساس بود و معتقدم اگر با همان منطق و صدق و با همان عقلانیت و صداقتی که در انقلاب و جنگ سخن گفتیم، با مردم و با نسل جوان امروز، همان گونه حرف بزنیم، همان اقبالهای مردمی، بلکه به مراتب بیشتر، امروز هم خواهد بود و صدها هزاران شهید همت، شهید خرازی و مهدی باکری در نسل جدید هم حضور دارند و اگر فضای توحیدی به وجود بیاید، آنها خود را نشان می‌دهند.

اینکه چه سخنانی تندروی یا کندروی است، کاملاً بستگی دارد که شما چه برآوردی از اوضاع و چه تصویری از ایده‌های اسلامی دارید.

اگر حرکت معیار برای شما حرکت لاک‌پشتها باشد، سینه‌خیز رفتن یک کودک چندماهه هم تندروی محسوب خواهد شد؛ اما اگر حرکت معیار، حرکت اولیای خدا و پیامبران باشد که پدران بزرگ‌ترین انقلابهای تاریخ بودند، همه ما و همه جناحهای ما کمابیش عقب مانده و محافظه کار هستیم و چیزهای مهمی را دست کم گرفته‌ایم. آن چیزی که من در جلسه قبل خواستم بگویم این بود که اگر انقلاب را بچسبیم، نظام خواهد ماند، سرافراز هم خواهد ماند؛ اما اگر به نظام، منهای انقلاب و منهای ارزشهای انقلابی، یعنی به فرمالیزم و بروکراسی حاکمیت بچسبیم، نه فقط انقلاب که روح نظام است، بلکه جسم حاکمیت و خود نظام هم به تدریج از دست خواهد رفت و یا تغییر ماهیت می‌دهد و دچار استحاله می‌شود، چنانچه شما می‌بینید، الآن بعضی مسئولان ما، بعضی از شعارهای امام را دیگر حتی حاضر نیستند بر زبان بیاورند، بلکه قیقاچ می‌روند و عبور می‌کنند و یا حتی از سر تحریف و مخالفت با آنها هم برمی‌آیند.

این کشف مهم و بزرگی است که اگر جدی‌نگیریم ضربات مرگبار واقعیت بر ستون فقرات جامعه ما در دهه آینده فرود خواهد آمد و آن وقت ممکن است برای تصمیم گرفتن دیر باشد؛ چون واقعیت منتظر ما نمی‌ماند تا ما خود را به آن برسانیم و آن را تغییر بدهیم. اگر اوضاع را به درستی، مدیریت و رهبری نکنیم اوضاع، ما را رهبری خواهد کرد و مدیریت کردن وضعیتهای اجتماعی، یک امر اعتباری و قراردادی نیست؛ یک امر حقیقی است که البته

اعتباریات هم در خدمت آن قرار می‌گیرند، ولی اگر صرفاً بخواهیم به اعتباریات اکتفا کنیم، عاقبت ما جز شکست تدریجی یا دفعی، چیزی نخواهد بود. انقلاب اگر ادامه پیدا نکند، اگر خطوط جدیدی را نشکند و دست به ترکیب اجتماع نزند، اگر پیشروی نکند و اگر تماشاگر بشود، نگهداری خود انقلاب هم مشکل خواهد بود؛ زیرا انقلابها حرکات قشری هستند و احتیاج به مقاومت دارند. والا خود انقلاب هم روی دست ما خواهد ماند و منتظر امداد غیبی هم نباید بود، به دلیل اینکه امداد غیبی به سراغ مجاهدین می‌آید، نه به سراغ قاعدین و غافلین. از سوی دیگر اگر بی هدف و بدون تئوری، وارد مجادلات اجتماعی و سیاسی بشویم، توسط دیگرانی که با هدف و طرح، وارد صحنه می‌شوند، مصرف خواهیم شد و در طرح جامع دشمنانمان قرار خواهیم گرفت و به نیت ضربه زدن به دشمن، به خدمت دشمن درخواهیم آمد.

نکته دوم، این است که می‌پرسند در نماز جمعه‌ها، چرا امام جمعه به سلاح روز تکیه می‌کند؟ شاید حکمت آن، از جمله این باشد که باید در صحنه مجاهدات عینی روز، حاضر بود. امام جمعه چرا در هر نماز جمعه باید حاکمان و مردم و خودش را به تقوا موعظه بکند؟ این موعظه نمی‌تواند یک موعظه تشریفاتی، یک تشریفات مذهبی صرف باشد؛ بلکه باید به قصد تأثیرگذاری عینی و اجتماعی صورت بگیرد. به صرف «اتَّقِ اللَّهَ» گفتن امام جمعه‌ها، قضیه نباید خاتمه پیدا بکند. باید مصادیق تقوا، تقوای اقتصادی، تقوای قضایی، تقوای سیاسی، تقوای حکومتی، تقوای خانوادگی در نماز جمعه‌ها کالبدشکافی بشود وگرنه نماز جمعه‌ها کم‌کم کلیشه‌ای خواهند شد، سرد می‌شوند، خلوت می‌شوند و این، برخلاف فلسفه نماز جمعه است که باید پایگاه امر به معروف و نهی از منکر صاحبان قدرت و ثروت باشد و مرکز نقد اجتماعی باشد و مردم هر شهر و روستا بدانند که هر جمعه، مشکلات معنوی و مادی آنها در نماز جمعه، طرح و حل‌اجی می‌شود و در تصمیم‌گیریهام مؤثر است.

اما در باب بحث بعثت و نبوت که بحث اصلی بنده است، من با توجه به فرصت کوتاهی که در اختیار دارم، دو یا سه نکته در این باب، عرض می‌کنم:

حکما و عرفای اسلامی، نبوت را کشف و بسط حقایق دانسته‌اند و گفته‌اند که باطن و حقیقت نبوت، عبارت از ولایت عرفانی و ادراک و حفظ وحدت و کثرت است و بنابراین، نبوت نمی‌تواند

یک امر اعتباری و قراردادی باشد؛ زیرا ولایت و خلافت باطنی، اموری حقیقی هستند بنابراین، نبوت به کمالات نفسانی و به مدارج روحانی نبی، کاملاً مرتبط است و ظرفیتی می‌خواهد که فقط در عده خاصی موجود است و بیشترین ظرفیت در پیامبر اکرم (ص) بوده است و لذا ایشان اشرف و خاتم انبیا بوده‌اند. قدرت، ظرفیت و وسعت قلب پیغمبر باعث شد که سقف طبیعت شکافته بشود و بشریت با حداکثر ظرفیتی که در وسع اوست، به عالم بالا واصل بشود. ظرفیت و ارتفاع روح پیغمبر، به قدری است که ایشان خود فرمودند: «آدم و همه انبیا و اولیاء زیر لوای من هستند»<sup>۱</sup> و فرمودند: «که یا علی، اگر ما نبودیم، خداوند آدم و حوا و بهشت و جهنم را هم نمی‌آفرید».<sup>۲</sup> اینها گزارش از واقعیت ماورای ماده است، اینها صرف ادعا نیست.

بنابراین اگر قدرت روحی پیغمبر نبود، هیچ جاذبه‌ای در زمین نمی‌توانست آن معانی متعالی را از غیب الغیوب به مرتبه شهود و لفظ، متنزل و زمینی بکند. مبعث در واقع، مانور روح بزرگ پیغمبر است که می‌تواند آسمان را به زمین بکشد و وصل بکند و اگر قلب ایشان نبود، هیچ فرودگاه دیگری برای فرود آن مفاهیم و حقایق بزرگ ربانی نبود و بشریت هم راه خروج از ظلمات را هرگز نمی‌دانست.

درست است که اکنون و پس از یک هزاره و اندی از بعثت پیغمبر، همچنان بسیاری از ما در ظلمات هستیم، ولی خوشبختانه مبعث، کروکی کل حیات بشری و راه‌های خروج از ظلمات را به بشر نشان داد. اینکه ما از این کروکی استفاده نمی‌کنیم، بحث علی حده‌ای است. اما پیام مبعث این است که جهان، سراسر ظلمت و بن‌بست نیست و راهی برای خروج و رهایی وجود دارد. بعثت راهنمای رهایی است و پیامبر اکرم (ص) جنگش و صلحش برای رهایی و رشد بشریت بود.

۱ - بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۴۰۲؛ «آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

۲ - عیون اخبارالرضا (ع): ج ۱، ص ۲۶۲؛ «لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ لَا الْخَوَا وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ...»

در جنگ بدر وقتی اسرای مشرکین را به زنجیر بسته بودند و از جلوی پیامبر(ص) عبور می‌دادند، ایشان وقتی بعضی از بزرگان مشرکین را دید، لبخندی زدند، آنها گمان کردند که ایشان خوشحال است از اینکه انتقام گرفته و پیروز شده، یعنی لذت پیروزی و انتقام، خنده بر لبش آورده، یکی از آنها گفت: «باید هم بخندید، بعد از دوران آقایی ما و ذلت شما، امروز ما اسیر در دست شما هستیم و شکست خورده‌ایم، باید هم بخندید».

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: اشتباه نکن؛ خنده من خنده پیروزی و غلبه نیست، خنده از این است که شماها را باید با زنجیر به بهشت ببرم. من قصد نجات و رشد شما را دارم و شما در برابر من مقاومت می‌کنید تا من به زور متوسل بشوم. آیا شما را با زور باید به سعادت و کمال و انسانیت رساند؟

یا در جنگ احد، ایشان سخنرانی و خطبه طولانی دارند و یکی از تعبیرات بلندی که در آن خطبه است، این است که فرمود: «إِنِّي حَرِيصٌ عَلَى رُشْدِكُمْ»؛<sup>۱</sup> من نسبت به رشد شما حریصم، همه توجه و حرص من این است که شما حتی کفار، رشد کنید و اصلاح شوند و به تکامل برسند.

نکته دیگر این است که اگر اسلام، نسخه رشد و شفاست، پس این بدبختی‌هایی که ما مسلمانها گرفتار آن هستیم از چیست؟ چه توجیهی دارد؟ اسلام قرن‌هاست که هست و افراد و جوامع بسیاری البته به درجات بالایی از کمالات و سعادت دنیوی و اخروی تحت تعلیم آموزه‌های مبعث رسیده‌اند، اما اکثریت جوامع مسلمان، چرا هنوز علی‌رغم این نسخه در اختیارشان بوده، جوامع عقب مانده، تحت ستم و متفرق و پراکنده‌اند؟ شما از این واقعیت نمی‌توانید نتیجه بگیرید که اسلام جواب نداده است؛ چون از شما خواهند پرسید که آیا مسلمانان به این نسخه‌های اسلام و پیامبر عمل کردند و جواب نداد؟ شما اگر بهترین نسخه را تا بکنید و در جیب بغلتان بگذارید، نه یک هزاره، بلکه اگر هزاره‌ها بگذرد، آن جامعه و آن فرد، یک گام هم به جلو برنخواهد داشت. نمی‌توانید نسخه را در جیب بگذارید و بگویید که نسخه

---

۱- بحارالانوار: ج ۲۰، ص ۱۲۶

جواب نداد و بیمار شفا نیافت! افراد و جوامع به همان اندازه که به این نسخه عمل کردند، به سعادت دنیا و آخرت رسیده‌اند. اگر دین، کروکی راه تکامل انسان است، تکامل انسان را آگاهانه و اختیاری و منوط به داشتن برخی عقاید و اخلاقیات و برخی رفتارها می‌داند. بنابراین تعریف دین در منطق بعثت، این است و دین عبارت است از عقاید و اخلاقیات و احکامی که راه تکامل انسان را ترسیم می‌کنند. تعریف حکومت دینی هم بر این اساس روشن می‌شود. حکومت دینی، حکومتی است که با کمک عقل، علم، تجربه و تلاش و برنامه‌ریزی و با مشاوره و مشارکت مردم «شاورهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup> در نشر و گسترش این عقاید و اخلاق و در احیا و اجرای این احکام (و در رأس آنها، قسط و عدالت اجتماعی) در حد امکان در هر دوره‌ای بکوشد و اگر گفتند که اسلام شناسان عدالت خواه باید در رأس جامعه و نظام اسلامی باشند، علت این است که احیای این مفاهیم و ارزشها و اجرای آن قوانین، بدون قدرت و حکومت صالح در مواردی نشدنی است و در مواردی هم به سختی شدنی است. رابطه دین و دولت در همین حوزه مطرح می‌شود و ما با دو گرایش انحرافی در باب رابطه دین و دولت مواجه می‌شویم. یک گرایش، گرایش طرفداران دین دولتی است که فکر می‌کند با حفظ ظواهر از طریق اعمال قدرت ظاهری و با صرف رعایت مناسک جمعی ظاهری و با حفظ ظاهر، می‌توان جامعه دینی ساخت و این خطاست؛ زیرا جامعه‌ای که با عقاید و اخلاق و ارزشهای اسلامی پرورش پیدا نکند و فقط بخشی از ظواهر را با اعمال قدرت دولتی رعایت بکند، این حفظ ظاهرها موقتی است و این وضعیت، منافق‌پرور و محل پرورش کرم ریا و تظاهر است و چنین افرادی و چنین جوامعی به محض اینکه از یک فضای محدود و بسته، خارج بشوند، یا سفری به اروپا و امریکا بکنند یا دو مقاله روشنفکری الحادی بخوانند یا از فضای خود خارج بشوند، مقداری آب به آب بشوند، یا در محیط فاسدی قرار گیرند بلافاصله از همه چیز، دست می‌کشند و تبدیل به وحشی‌ترین جریانهای ارتدادی می‌شوند. نمونه‌هایش را ما در تاریخ دیدیم؛ زیرا آن ارزشها و مناسک، تبدیل به عقاید و اخلاق در آن جامعه و آن افراد نشده است و فقط مقداری ظواهر است. از آن

---

۱ - سوره آل عمران (۳): ۱۵۹

سو، خط انحرافی دیگر، خطی است که می‌گوید: حال که با دین دولتی، مخالف هستیم، بنابراین دولت دینی هم نباید داشته باشیم؛ یعنی دولت در هیچ حوزه‌ای، قوانین دینی را نباید اعمال بکند. این جریان، جریان لائیک و غیر دینی است که تحت پوشش ظاهری دفاع از ارزشهای وجدانی و فردی در واقع، به دنبال حذف دین از صحنه قدرت و حکومت است و این هم یک جریان انحرافی است و مغالطه می‌کند و از اینکه دین دولتی، یعنی دینِ بخشنامه‌ای و دین زورکی و دین براساس حفظ ظواهر و نفاق و ریا نمی‌خواهیم، نتیجه می‌گیرد که پس اصولاً دولت دینی هم نباید داشته باشیم؛ و به امثال: «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> استناد می‌کند و نمی‌دانند یا تجاهل می‌کنند که «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، مربوط به عقاید و ایمانیات و خلوص باطنی فردی است. بلکه در حوزه اخلاص ایمانی فردی، «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»؛ زیرا آنجا جای قانون و بخشنامه نیست؛ یعنی حکومت باشد یا نباشد، تأثیری ندارد. اما اسلام و دین که منحصر در مسائل وجدانی و فردی نیست، بخشهای عمده‌ای از اسلام هم ارزشهای اجتماعی متعلق به عرصه عمومی است، (نه عرصه خصوصی) و منوط به اجرای قوانین حکومتی دینی است. مثلاً مربوط به حوزه اقتصاد و قضا یا حوزه سیاست و فرهنگ عمومی است. آنجا حتماً به اعمال قدرت و قانون و نظم حکومتی از نوع دینی نیاز است. دولت دینی، دولتی است که در آن حوزه، اعمال قدرت و حاکمیت بکند البته با هوشیاری و آگاهی و مدارا.

در حوزه وجدانیات فردی هم البته جای «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» است. جمع هر دو لازم است، طرفداران دین دولتی و مخالفان دولت دینی، هر دو مغالطه می‌کنند و متوجه راز ظریفی که در فرهنگ تربیتی مبعوث است، نیستند و با هر دوی این جریان‌ها، باید با حساسیت برخورد کرد. نکته بعدی این است که حکومت دینی کامل، حکومت معصوم (ع) است و اوست که می‌تواند عدالت مطلق را در حوزه فردی و جمعی، مادی و معنوی، اجرا کند؛ اما در دوران غیبت معصوم (ع)، هم باید به عدالت بیندیشیم، ولو قادر به عدالت مطلق نباشیم و صرفاً قادر به مراتبی از

عدالت نسبی باشیم؛ اما به عدالت نسبی هر چه بیشتر و به مدلهای بشری هر چه دینی‌تر و کامل‌تر بایستی اندیشید و عمل کرد.

بنابراین دینی بودن، ملاک دارد و تعریف واضحی برای حکومت دینی و جامعه دینی و فرد دینی وجود دارد گرچه تحقق خارجی آنها نسبی و واقع‌بینانه است به شرط آنکه از حد نصاب و حداقل دینی بودن، تنزل و سقوط نکند و به نام دین، ضد دین را حاکم نکند. اگر کسی پرسید که حکومت کنونی ما دینی است یا نیست؟ آیا تابع دکتترین مبعث هست یا نیست؟ جواب می‌دهیم که این دولت و حکومت، از جهاتی، دینی است و از جهاتی، دینی نیست. پس هست و نیست. دینی است و نیست؛ دینی است به این معنا که مبنا و غایات و اهداف نظام، مبتنی بر دین و معطوف به اهداف دینی است و حاکمیت و مردم به دنبال تحقق هرچه بیشتر قوانین، ارزشها و عدالت دینی هستند. اما دینی نیست به این معنا که البته نقاط ضعف و خلاهای بزرگی همچنان در نظام، در حاکمیت و در جامعه وجود دارد و هنوز دره‌هایی بین ما و این آرمانها وجود دارد. بنابراین، دینی بودن حکومت، از دینی بودن جامعه، جدا نیست.

جامعه دینی بدون حکومت دینی؛ و نیز حکومت دینی بدون جامعه دینی، نه مفهوم دارند و نه قابل تحقق هستند. اما دینی بودن حکومت یا جامعه، هم واقعیت است هم آرمان. یعنی مراتبی از آن واقعیت دارد و خوشبختانه مراتب بالاتری از آن، همواره جزء آرمانهای ماست؛ بنابراین نه یأس و تسلیم، نه غرور و توقف در راه هرچه دینی‌تر کردن حکومت و جامعه در منطق ما نباید راه داشته باشد و الا در نیمه راه متوقف می‌شویم و عقب‌گرد می‌کنیم و همین پیشرفت‌ها و پیروزیهایی هم که در دینی‌کردن جامعه و حکومت تا به حال به دست آورده‌ایم - که در دنیای امروز استثنا و یک پیروزی بزرگ است - همان هم ممکن است ضایع بشود و از دست برود.

نکته بعدی آن است که بعضی از ما فکر کردیم انقلاب که پیروز شد و جمهوری اسلامی و حکومت دینی به پا شد، صرف تغییر حکومت و بنیانگذاری یک حکومت جدید برای تشکیل یک جامعه دینی و مناسبات دینی، کافی است. این هم توهم است. انقلاب که می‌شود بدان معناست که حکومت فاسق غیر دینی را از سر راه برنامه دینی کردن جامعه برداشتیم؛ یعنی از این پس

قدرت، ثروت، رسانه‌ها، امکانات جامعه و حکومت در خدمت تحقق ارزشها و عدالت دینی باید قرار بگیرد؛ تا شروع به ساختن یک جامعه دینی و مناسبات دینی کنیم.

بعضی از ما فکر کردیم پیروزی انقلاب، پایان کار ماست در حالی که دقیقاً آغاز کار ما بود. کسانی که توهّم کردند صرف تغییر حکومت برای دینی کردن یک جامعه و حکومت، کافی است، بعد از ده سال، بیست سال، گاهی می‌بینند که برخلاف بخشی از ارزشهای اسلامی و احکام پیغمبر اکرم (ص) هم عمل می‌شود، مأیوس می‌شوند، رها می‌کنند و می‌گویند اسلام اصلاً جواب نمی‌دهد، عملی نیست یا ابهامات دیگری. اما اگر متوجه می‌شدند که تشکیل نهادهای حکومت دینی، شروع کار جامعه‌سازی است نه پایان این کار، و تغییر حکومت، صرفاً به مفهوم رفع موانع جامعه‌سازی است، دچار این توهّمات، یأسها و عقب‌گردها نمی‌شدند.

ما امروز کسانی را می‌بینیم که ۲۰ سال پیش در صف انقلاب و امام بودند، ولی امروز به آن ارزشها پشت کرده‌اند و علیه آن ارزشها حتی مبارزه می‌کنند، سوابق خوبی داشتند، ولی به دلیل همین توهّمات تغییر موضع دادند. ساختن جامعه و حکومت هرچه دینی‌تر، به یک مهندسی دائمی اجتهادی براساس عقلانیت و عدالت و معنویت هرچه بیشتر در جهت دکترین مبعث محتاج است.

پنجمین نکته این است که ما برای ساختن یک جامعه و حکومت هرچه دینی‌تر و هرچه انسانی‌تر باید ظرفیتهای موجود در اسلام را دوباره بشناسیم. این ظرفیتهای بسیار بالاست، ولی متأسفانه نه تنها بسیاری از این ظرفیتهای فعال نشده، بلکه بسیاری از آنها هنوز کشف نشده و مورد اجماع قرار نگرفته است. این ظرفیتهای باید احیا بشود. غرور، یعنی اینکه بگوییم همین که داریم بس است، همین روال و مناسبات که بین ما حاکم است، صحیح و کافی است، خطرناک‌ترین داروی خواب‌آور و مرگ‌آور است.

ما به اجتهاد، احتیاج داریم، اجتهادهایی با روش درست دینی و متد جواهری اما اجتهادهای بزرگ، نه اجتهادهای کوچک و پراکنده و مسئله به مسئله و بدون طرح جامعه که حتماً فایده‌اش کم خواهد بود. امروز نظام، نه فقط نظام سیاسی ما، نه فقط نظام اقتصادی ما، حتی نظام فکری ما مورد تهاجم نظامهای فکری رقیب و بدیل است پس باید در همه حوزه‌ها دست به اجتهاد زد.

برای اجتهاد، روش جواهری، منطقی‌ترین و دقیق‌ترین راه حل است، اما داشتن روش خوب، کافی نیست. برای اجتهاد، به علاوه، هدف خوب و استراتژی خوب هم لازم است. یعنی چه، یعنی همه اجتهادهای کوچک و پراکنده دینی باید در دل یک طرح بزرگ دینی و عقلانی، طراحی بشوند؛ یعنی معارف دینی ما از فلسفه و کلام و عرفان تا فقه و اصول و تفسیر و حدیث باید در ذهن ما به هم مربوط بشوند و در مقام آموزش و پژوهش، معطوف به یکدیگر باید فهمیده بشوند. اینکه این علوم، ارتباط نفس‌الامری با هم دارند و فی‌نفسه در متون اسلامی به یکدیگر مرتبط هستند؛ کافی نیست، ما هم نظام هم، متفکران ما هم باید این مفاهیم را متصل به یکدیگر بفهمیم؛ مثل ماشینی که همه قطعاتش متصل به هم، معنا می‌دهد و هماهنگ یک کار را انجام می‌دهند.

معارف و ارزشها و احکام اسلام را نباید مثل یک سمساری روی هم ریخت و جدا جدا و پراکنده اجتهاد کرد. اسلام را مثل یک ماشین، مثل یک سیستم، منسجم باید فهمید و فعال کرد تا این ماشین حرکت کند و کار انجام بدهد و جامعه‌ای و حکومتی بسازیم به مراتب بالاتر از آنچه داریم. آنچه اکنون داریم، از جهاتی البته قابل افتخار است و باید به پای آن ایستاد، اما نباید توقف کرد، اینجا منزلگاه نیست، ممر است. ماشین معارف اسلامی و احکام اسلامی باید شناسنامه و ماهیتی یکپارچه داشته باشد. باید برای همه ما به تفاهم، معلوم بشود که مبدأ و مقصد این ماشین عظیم فکری کجاست؟ به نام مبعث، امروز ما می‌خواهیم چه جامعه‌ای بسازیم؟ انسان ایده‌آل ما کدام است؟ حکومت قرن شانزدهم هجری چگونه باید ساخته شود؟

مسائل اصلی اینهاست و هر مسئله دیگری، مسئله فرعی است و در چارچوب پاسخ به این سؤالات اصلی، باید پاسخ پیدا بکند. هر سؤالی که خارج از این پروژه طرح بشود، سؤال انحرافی است. هر پاسخ بی‌ربط با این هدف، پاسخ بی‌فایده است. هر دانشی باید به نحوی به این بینش گره بخورد در غیر این صورت به تعبیر پیغمبر اکرم (ص) دانشهای ما هم فضل و زاید است.

روزی پیامبر در مسجد دیدند همه اطراف یک آقایی حلقه زده‌اند. فرمودند: ایشان کیست؟ گفتند: علامه است. خیلی چیزها می‌داند. فرمودند: مثلاً چه؟ گفته شد که او: علم انساب می‌داند،

نسل هر کسی را می‌داند به کجا می‌رسد، تا هفت پشت آدمها را می‌شناسد. پیامبر(ص) فرمود: اینها علوم زایدی است، محفوظاتی است که اگر ندانی، چیزی را از دست نداده‌ای و اگر بدانی، خدمتی به بشریت نکرده‌ای.<sup>۱</sup>

ما امروز هم به علامه از این نوع، بسیار کم احتیاج داریم. علامه‌های دانشگاهی یا حوزوی فرقی نمی‌کند، علامه‌هایی که علم آنها مفید به حال اسلام و مسلمانان نباشد، به چه دردی می‌خورند؟ پیامبر(ص) فرمود: اینها فضل است و علم نافع نیست، چه فرقی دارد؛ چه ظاهر علمی، چه ظاهر دینی داشته باشد، مهم نیست. نگویید که صرف ماهیت یک عالم، مثل شمع است. چون ماهیت شمعیه! اصلاً کفایت نمی‌کند، باید آثار وجودی شمع را داشت، یک شمع خاموش با یک تکه چوب چه فرقی دارد؛ شمع باید روشنی ببخشد. باید کاری کرد. بنابراین اگر پیش از فهم هدف اصلی دین، وارد پروژه تعلیم و تعلم دینی و نظریه‌پردازی و تحقیق و تألیف و تدریس بشویم، می‌رسیم به یک سلسله احکام پراکنده بی‌ربط و غیرقابل جمع و غیرعملی که امکان اصلی - فرعی کردن آنها را هم نخواهیم داشت و شما می‌دانید بدون دانستن هدف نهایی دین نمی‌توان احکام را مهندسی کرد. اگر هدف بعثت و دین برای ما معلوم نباشد، اگر توافق نکنیم که دین برای قسط و اجرای عدالت، برای تعلیم کتاب و حکمت و مکارم اخلاق و برای اثاره عقول، یعنی رشد عقلانیت بشر آمده است، همه جهادها و اجتهادهای ما بی‌ثمر یا کم‌ثمر خواهد بود، اجتهادهای سرگردان، اجتهادهای بی‌هدف و معلق در فضا، خواهد بود. آن گاه هدف، قربانی وسیله و محتوا قربانی فرم خواهد شد؛ اهم و مهم دین، دیگر قابل شناسایی نخواهد بود، بسا امر کم‌اهمیت که مقدم بر امر اهم می‌شود و انرژی دین و جامعه و انقلاب دینی، هدر خواهد رفت، ایده‌های دین، تحریف خواهد شد، اصل و فرع دین جابه‌جا می‌شوند، اصول، تضييع می‌شود و فروع، تبدیل به اصل و مقدم می‌شوند و جامعه به نحو معکوس ساخته می‌شود و اسلام، ظرفیت تطبیق خودش را با شرایط جدید و فطرت بشر از دست خواهد داد، و این تحولات اگر به درستی درک نشود، شریعت و شعائر و شعارهای اسلامی و انقلابی

---

۱- امالی شیخ صدوق: ص ۲۲۰

هم به تدریج خالی از محتوا می‌شوند و تنها پوسته‌ای از آنها می‌ماند که بعد از مدتی پوسته هم دور انداختنی خواهد شد. این همان اجتهاد سرگردان و جهاد بی‌هدف است. ما اگر بخواهیم در راستای مبعث و بعثت پیامبر(ص) جامعه بسازیم، باید متوجه این خطر باشیم. شریعت پیغمبر که در مبعث آغاز شد، آمده تا همه عواملی که مانع تکامل انسانی هستند و انسان را از تعقل و سیرالی الله بازمی‌دارند، برطرف بکند. بنابراین هر نظریه اخلاقی و فقهی و کلامی باید در همین راستا عمل بکند. اگر نظریه‌های فقهی، کلامی و اخلاقی ما وقتی که هنوز در ذهن ما دوره جنینی خود را می‌گذارند، بدجوری تغذیه بشوند، به یک اسلام ضعیف، یک اسلام تحریف شده، یک اسلام آسیب‌پذیر می‌رسیم که نخواهد توانست حکومت و جامعه را بسازد و با جهان استکبار دست و پنجه نرم کند، به ویژه استکبار فکری که از استکبار سیاسی، مهم‌تر است. با بدفهمی‌های ما اگر مزاج اسلام خراب بشود و اسلام، کوچک و یک بعدی بشود، این بسیار خطر بزرگی است.

نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که نظریه‌های دینی ما علاوه بر علمی بودن و روشمند بودن که شرط صحت آنهاست، باید اولاً و حتماً جهت‌دار باشند؛ ثانیاً جهت استنباط ما باید عیناً جهت خود دین و جهت بعثت انبیا باشد، وگرنه - ولو با حسن نیت - ما دین را راکد و ضعیف، غیر قابل قبول، یا غیر قابل عمل خواهیم کرد.

اگر فقیه، متکلم، مفسر و محدث ما، نظریه‌پردازان دینی ما، پشت به هدف اصلی دین، تفکر کنند؛ حتی اگر از الفاظ دینی استفاده کنند و حتی اگر خیلی علمی، دقیق، عمیق و متتبع باشند، باز از لبّ دین دور می‌شویم، نه نزدیک.

اگر جهت اصلی مبعث و نبوت را نفهمیم، حتی خود قرآن، ما را منحرف می‌کند؛ همین خداوندی که هادی است، مضر هم هست، شما در دعاها می‌خوانید که یا هادی یا مضر مگر خداوند و قرآن، هم هدایت می‌کنند و هم گمراه؟ آیا ممکن است قرآن گمراه بکند؟

وقتی کسی هدف اصلی قرآن و نبوت را نفهمید و وارد چالش‌های جزئی شد و جمود بر ظواهر نشان داد، همین قرآنی که برای هدایت آمده است، فرد و جامعه‌ای را گمراه می‌کند. اگر ما نخواهیم بفهمیم حتماً نخواهیم فهمید و ضد فهم بر ما مسلط خواهد شد.

قبل از آغاز جنگ نهروان، حضرت امیر (ع) وقتی ابن عباس را فرستادند که با خوارج گفتگو و مذاکره کند، به او گفتند که خوارج مثل تو، بلکه بیش از تو قرآن را حفظ هستند، اگر با آنها احتجاج و استدلال قرآنی کنی، فایده ندارد؛ اینها با همین قرآن گمراه شدند؛ زیرا روح قرآن را نیافته‌اند و به پوسته قرآن چسبیده‌اند، چنان که در جنگ صفین سرشان کلاه رفت، برای اینکه قرآن ناطق را ندیدند، و قرآن بر سر نی را دیدند.

بنابراین اگر جهت اصلی قرآن را نفهمیم، خود قرآن، ما را منحرف می‌کند و این همه برداشتهای غلطی که از قرآن و سنت در جوامع اسلامی، شیعه و سنی شده و امت اسلام را فلج و منحط کرده است، از کجا پیدا شده؟ بدعتها یا خرافه‌هایی که به نام مذهب گاهی رایج می‌شود، علتش این است که بین روح اسلام و جسم اسلام جدایی می‌اندازیم و آن گاه همه راه‌ها، بی‌راهه خواهد بود. توحیدش هم با شرک، فرق عملی نخواهد داشت؛ عدلش هم توجیه‌گر ظلم خواهد شد، و نبوتش هم به محو یا تحریف حاق دین خواهد انجامید. نباید فقه جدا از کلام، کلام جدا از فقه، هر دو جدا از اخلاق، هر سه جدا از مشکلات امروز ما جداجدا هر یک راه خودشان را ادامه بدهند، باید مثل واحدهای عملیاتی از یک اتاق فرمان واحد، هدایت بشوند و یک هدف را تعقیب کنند و طراحی بشوند تا جامعه دینی و حکومت دینی متکامل‌تری ساخت.

فقه، کلام و اخلاقی که به قرآن نیاز ندارد، و بخش اعظم سنت فکری و عملی پیامبر اکرم (ص) را معطل بگذارد، چگونه می‌تواند فرد یا جامعه یا حکومت ایده‌آل‌تر اسلامی را بنا بکند؟ با قطع نظر از هدف اصلی بعثت، احکام دین، چه فقهی و چه اخلاقی و چه نظریات کلامی را نمی‌توان به بحث گذارد و داوری کرد. اگر جهت اصلی گم شد، همه چیز بی‌تأثیر و کم‌فایده و بی‌فایده خواهد شد.

اسلام مثله شده، به درد انسان مثله شده می‌خورد. انسان یکپارچه، اسلام یکپارچه می‌خواهد. بنابراین، اخلاق، کلام و فقه ما باید در قالب یک طرح جامع به عنوان عضوی از جبهه واحد فکری و عملی دین، دیده و طراحی بشوند و هر جا و هر یک در جبهه کلی که اسلام، امروز باز کرده است در شرایط امروز اسلام، جایگاهشان دوباره معلوم شود، نقش نظری،

تربیتی و عملی دین باید در این چارچوب، معنا بشود و گرنه به خودی خود، بی‌معنا خواهند شد و گاهی در جهت عکس اهداف دین، عمل می‌کنند.

عرضم را با دو سه روایت از پیامبر اکرم (ص) خاتمه بدهم. هدف نهایی و اصلی دین، توحید است؛ توحید نظری و عملی، فردی و اجتماعی. اما این هدف، بدون رشد عقلانیت و عدالت اسلامی تحقق پیدا نمی‌کند. مسئله عقل و عقلانیت در فرهنگ پیغمبر اکرم (ص) و مبعث، بسیار مسئله مهمی است.

قرآن بدترین جنبنندگان را موجودات «لَا يَعْقِلُ» می‌داند و می‌گوید که چنین کسانی نمی‌شنوند و تعقل نمی‌کنند. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ»؛ بدترین جنبنندگان نزد خدا، اینان‌اند. «الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup> قرآن می‌فرماید: عقل که نباشد، پلیدی و رجس جایگزینش می‌شود. «وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup> یعنی قرآن نه فقط برای عقل، سننیت و اعتبار شرعی قائل است، بلکه بدیل (آلترناتیو) عقل را چیزی جز پلیدی نمی‌داند؛ یعنی عقل که برود، پلیدی خواهد آمد. بالاترین راسیونالیزم و عقل‌گرایی عقل‌گرایی قرآنی است، نه عقل‌گرایی یونانی و نه عقل‌گرایی مدرنیستی و غربی.

این عقل، هم عقل در مقام توحیدی و خداشناسی است و هم عقل در مقام ارزشهای اخلاقی است و هم عقل ابزاری و عقل در مقام اداره جامعه است. روایتی که می‌خواهم خدمتان عرض کنم اتفاقاً در باب همین عقل ابزاری و ارزش عقل در فرهنگ مبعث پیامبر اکرم (ص) است. اولاً پیامبر فرمودند: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»<sup>۳</sup> فرد و جامعه‌ای که عقل درستی ندارد و از عقل استفاده نمی‌کند، دین درستی هم ندارد. در فرهنگ مبعث، عقل رقیب و هووی دین نیست؛ بازوی دین است و در خدمت اهداف دین است.

---

۱ - سوره انفال (۸) : ۲۲

۲ - سوره یونس (۱۰) : ۱۰۰

۳ - بحار الانوار : ج ۱، ص ۹۴

در محضر پیامبر(ص) از شخصی سخن به میان آمد که آقا ایشان آدم بسیار متدین و بسیار مقدس و خوبی است؛ اهل عبادت و چه و چه ... پیامبر سؤال کردند: «كَيْفَ عَقْلُهُ؟»؛ عقلش چگونه است؟ گفتند: آقا حالا آدم خوبی که هست. آدم مقدسی است. پیامبر سه مرتبه پرسید: عقلش در چه وضعی است؟ گفتند: آقا عقلش کیفیتی ندارد. پیامبر(ص) فرمود: انبیا و مطلوب انبیا چنین انسانهایی نیستند. مطلوب انبیا، فرد و جامعه و انسانهایی هستند که عقل و عقلانیت را تعطیل نکرده باشند. روایتی هم از مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار و هم شیخ طوسی رحمه الله علیهما در امالی، در همین خصوص عرض کنم:

جناب ابوذر با همه عظمتش که پیامبر(ص) درباره او فرمود: «بیشترین عبادت ابوذر، تفکر بود»<sup>۱</sup> و واقعاً هم ابوذر در تاریخ اسلام و انسان، نمونه بسیار بزرگی است؛ در عین حال، قدرت مدیریتی نداشت. ابوذر نقل می‌کند که روزی به خدمت پیامبر اکرم (ص) رفتم.

«قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ»؛ به پیامبر عرض کردم: «أَلَا تَسْتَعْمَلُنِي؟»؛ در حکومت اسلامی هیچ مسئولیتی نیست که به عهده من بگذارید؟ کاری از من برمی‌آید؟ «فَضْرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكَبِي»؛ پیامبر با دست زد روی شانهم و فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنِّي أَحِبُّ لَكَ مَا أَحَبُّ لِنَفْسِي»؛ من تو را به اندازه خودم دوست دارم و هرچه برای خود بخواهم، برای تو هم می‌خواهم «أَمَّا إِنِّي أَرَاكَ ضَعِيفًا»؛ اما واقعیت این است که من تو را برای مدیریت، ضعیف می‌دانم «فَلَا تَوْمُرَنَّ عَلَيَّ ائْتِنِينَ» شما حتی بر یک جمع دو نفری هم مدیریت نکن و مسئولیت آنها را نپذیر «وَلَا تُؤَلِّينَنَّ مَالَ يَتِيمٍ»<sup>۲</sup> حتی مسئولیت اداره اموال یک یتیم را هم قبول نکن. چون مسئولیتهای سیاسی و اقتصادی، سراسر امانت‌اند. مسئولیتهای حکومتی، اقتصادی، قضایی، سیاسی و فرهنگی در جامعه اسلامی، امانت مقدس خدا و مردم است. «وَأَنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ خِزْيٌ وَ نَدَامَةٌ»؛ روز قیامت همه کسانی که در حکومت اسلامی، مسئولیتی را قبول کرده‌اند، ولی صلاحیت، تجربه، تخصص

۲ - بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۳۱؛ امام صادق (ع) : «أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ التَّفَكُّرُ وَ الْإِغْتِبَارُ».

۲ - امالی شیخ طوسی: ص ۳۸۴

و عرضه‌اش را نداشته‌اند، جز رسوایی و پشیمانیهای بزرگ نخواهند داشت. «إِلَّا مَنْ أَحْذَاهَا بِحَقِّهَا»؛ مگر آنها که بتوانند حق حکومت را در فرهنگ اسلام و مدیریت اسلامی به درستی ادا کنند. مدیریتی عاقلانه، علمی و اخلاقی. «وَأَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا».

در روایت دیگری پیامبر(ص) فرمودند: هر کس در جامعه اسلامی مسئولیتی قبول کند؛ مسئولیت اقتصادی، قضایی، سیاسی، امنیتی، اطلاعاتی، فرهنگی یا نظامی، «وَهُوَ يَرَى أَنْ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ»؛ در حالی که می‌داند فلانی از او برای این مسئولیت شایسته‌تر است، ولی باز هم آن مسئولیت را در حکومت اسلامی قبول کند، «فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>؛ او به خدا و به پیامبر و به جامعه دینی خیانت کرده است.

پیامبر(ص) به ابوذر فرمود: تو انسان خوبی هستی، اما مدیر خوبی نیستی. همه ما لازم نیست که مسئولیت قبول کنیم، مگر در حد اضطرار و وظیفه.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «عَلَى الْوَالِي خَمْسُ خِصَالٍ»؛ حاکمان اسلامی، مسئولان حکومت و دولت اسلامی باید پنج خصلت داشته باشند: یکی این است: «يَسْتَعِينُ عَلَى أُمُورِهِمْ بِخَيْرٍ مَنْ يَعْلَمُ»؛ باید مسئولیتهای مدیریتی و حکومتی به کسانی داده بشود که بیش از دیگران آن کار را می‌شناسند. کارشناس هستند، «خَيْرٌ مَنْ يَعْلَمُ»؛ یعنی کسانی که اعلم و متخصص در آن فن هستند. شما ببینید پیامبر اکرم (ص) که مظهر قدس است و برای تهذیب نفوس آمده و هدف اصلی‌اش توحید و معنویت است، در عین حال می‌فرماید: اگر کسانی وارد مدیریتهایی در جامعه اسلامی بشوند و اضطراری هم در کار نباشد، اما دیگری را می‌شناسند که از او آشناتر است، آن کار را نباید بپذیرد. گرچه خود نیز ناوارد نیست ولی دیگری از او واردتر است.

می‌فرماید: اگر کسی به کاری آشنایی دارد، اما دیگری را می‌شناسد که از او آشناتر است، باز هم خائن است. مشکلی هست، عذری هست، آن وقت بپذیر؛ چه رسد به اینکه ما کاری را

---

۱- التعجب من اغلاط العامة: ص ۳۱۹. «مَنْ تَوَلَّى شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ قَوْلِي رَجُلًا شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ وَهُوَ يَعْلَمُ مَكَانَ رَجُلٍ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ».

درست آشنا نباشیم و بقاییم! این رقابتهای انتخاباتی که در فرهنگ دموکراسی غرب است، قاپیدن قدرت، قاپیدن منابع ثروت از یکدیگر، جلوافتادن، گاهی وعده‌های دروغ دادن، سراسر برخلاف فرهنگ اسلام است. در فرهنگ اسلام، انسانهای بزرگ از مسئولیت فرار می‌کنند، چون از دنیا و آخرتش می‌ترسند چون با حقوق و سرنوشت مردم سروکار دارند مگر آنکه احساس تکلیف و اجبار کنند.

یکی از اصحاب پیغمبر روزی به ایشان گفت: «یا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَرْنَا عَلَى بَعْضِ مَا وَلاَئِكَ»؛ آقا حکومت اسلامی تشکیل دادیم، ما هم در خدمتتان هستیم، اگر می‌شود مسئولیتی هم به ما بدهید. البته ابوذر از روی اخلاص می‌گفت نه برای شغل، قدرت و حکومت، ولی این جور آدمها هم بودند که به مسئولیت حکومتی به چشم امتیاز و غنیمت و شغل می‌نگریستند. من از شما سؤال می‌کنم اگر امتیازات حکومتی نباشد، باز هم در انتخابات ما این همه کاندیدا و نامزد خواهیم داشت؟ اگر امتیازات نباشد، اگر شهرت و پول و قدرت و خانه و سفر خارج و این مسائل نباشد، اگر امتیازات مادی و دنیوی حکومت نباشد، من از شما سؤال می‌کنم باز هم در انتخابات برای یک پست حکومتی، هزاران نفر نامزد می‌شوند؟ معلوم است که نگاه ما به مسائل و مسئولیتهای حکومتی، نگاه محمدی نیست. یکی از این نوع آدمها به پیامبر(ص) عرض کرد: آقا ما ارادت داریم یک شغلی هم به ما بدهید، ما هم گوشه‌ای از این سفره بنشینیم. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «إِنَّا وَاللَّهِ لَأَنْوَلِي عَلَى هَذَا الْعَمَلِ أَحَدًا سَأَلَهُ وَ لاَ أَحَدًا حَرَصَ عَلَيْهِ»؛ به خدا سوگند، در حکومت اسلامی به کسانی که به دنبال ریاست هستند، هیچ مسئولیتی، حتی مسئولیت کوچکی نخواهیم داد. من در حکومت، به کسانی مسئولیت می‌دهم که از مسئولیت حکومتی فرار می‌کنند؛ چون می‌دانند امانت خدا و مردم است. می‌روم آنها را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشم و از آنها خواهش می‌کنم تا مسئولیت بپذیرند. اما آنها که خود را جلو می‌اندازند، هرگز. اگر ما همین مفاهیم دینی را بدون اضافات روشنفکری و بدون لعاب مقدس بازیهای دروغی و افراطی و منافقانه، اگر همین متن دین را ارائه و عمل کنیم، همان ایمانی که نسل دهه اول انقلاب را وارد صحنه‌های جهاد و شهادت کرد این نسل و همه نسلها را هم وارد می‌کند. شهدای نسل قبل هم آدمهای معمولی و متوسطی مثل ما بودند منتها وقتی در فضای

توحیدی تنفس کردند و بوی اخلاص از طرف منادیان حرکت به مشامشان خورد، آنها هم لبیک گفتند و از همه چیز گذشتند و مرگ را به بازی گرفتند. آن تجربه که در دههٔ اول انقلاب شد، دوباره و همواره قابل تکرار است و خواهد بود.

السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.